



نگاهی به اشعار دری

**خوشحال خان خٲٲک**

تألیف:

اکادمیسین پوهاند داکٲر جاوید

# نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

چاپ دوم: بهار ۱۳۹۰ هجری شمسی، کابل

تیراژ: یک هزار نسخه

ناشر: انتشارات امیری

جوی شیر، بازار کتاب فروشی، کابل - افغانستان

شماره‌های تماس: 0093774962254/ 0093700290114

---

واژه نگاری و برگ آرابی: محمد ظریف بشارت

حق چاپ محفوظ است

نگاهي به اشعار دري خوشحال خان خټک

### د مهربان خدای په نامه

له کلونو راهیسي هڅه کوم چې د گران افغانستان د ادبیاتو دمخکښې څېرې، خپل پلار، خدای بخښلي اکاډميسين پوهاند داکتر عبدالاحمدجاوید، لیکلي آثار راغونډ او خپاره کړم.

دا دی "نگاهي به اشعار دري خوشحال خان خټک"، دپوهاند داکتر جاوید اثر، چې لمړی ځل په ۱۳۶۴ لمريز کال کې د افغانستان د علومو د اکاډمۍ له خوا چاپ شوی و په نوي صحافت تاسو ته ډالی کوم.

دغه اثر د ښاغليو داکتر سيد مخدوم رهين، داطلاعاتو فرهنگ وزير، او جلال نوراني، د دغه وزارت سلاکار، په لارښوونې او همکارۍ بياخپور شو.

هيله لرم چې راتلونکي کښې به دخدای بخښلي داکتر جاوید نور آثار هم د ادب مينه والو ته ډالی کړم.

په مينه او درنښت

داکتر اخشيد جاوید

کابل، د ۱۳۹۰ کال د وري مياشت

### پیشگفتار

روهی و عشق مهرخان، دردو بلای عاشقی

لذت درد یافته یاد دوا نمی‌کند

خوشحال خان (روهی)

چند دهه قبل روان‌شاد پوهاند دکتور عبدالاحمد جاوید یک رساله دلچسپ تحقیقی زیر عنوان «نگاهی به اشعار دری خوشحال خان ختک» به چاپ رسانید. این رساله در آن روزگار بسیار مورد توجه قرار گرفت، زیرا بسیاری از هموطنان دری زبان ما آگاهی نداشتند که «خوشحال خان ختک» این مرد قلم و شمشیر که در ادبیات پشتو از سرشناس‌ترین چهره‌های ادبی به شمار می‌رود، به زبان دری هم علاقه داشته و حتی اشعار زیبایی به زبان دری نیز دارد.

ناگفته نگذارم که هم رحمان بابا و هم خوشحال خان ختک در اشعار خود کلمات دری؛ مانند: دیدن، شنیدن و ده‌ها کلمه دیگر را به‌کار برده‌اند. به کار گرفتن کلمه‌های دری در اشعار این دو شاعر عالی‌قدر زبان پشتو صرفاً به خاطر مجبوریت‌های کلامی یعنی وزن و قافیه و ردیف نبوده، بلکه خواسته‌اند زیبایی کلام خود را نیز بیشتر گردانند. گذشته از آن استعمال کلمات دری در اشعار آنان نشان‌دهنده علاقه و محبت این بزرگان به زبان دری نیز می‌باشد.

## نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲتک

شاعران بسیاری همچنان در سرودن اشعار به اصطلاح «شیر و شکر» نیز طبع آزمایی کرده اند. این اشعار شیر و شکر لذت بخش اند.

به این شعر زیبای خوشحال خان خٲتک توجه نمایید:

راشه برچشم نشین ای شاه خوبان چُگل  
لمعه خورشید را برچشم باشد جای، تل

تا ویل: قند و نبات و شهد، یکجا دیده ای؟  
آری آری، آن دهان و آن لبان و آن ویل

سردهم تا هرچه فرمایی، ترا فرمان رواست  
از تو حکم ای پادشاه مهوشان، از ما مثل

ویا:

ای دلبر لاهوری                      بالله که به رخ حوری  
غم‌های تو بر جانم                    چون ابر اسد اوری

خوشحال‌خان که در اشعار دری خود بیشتر «روهی» تخلص می‌کرد، واقعاً اشعار زیبایی به زبان دری دارد.

## نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲتک

شادروان پوهاند جاوید در این رساله تحقیقی نشان داده است که خوشحال خان دیوان شعرای کلاسیک دری، مولانا، حافظ، سعدی، جامی، انوری، عطار و دیگران را با علاقه‌مندی و دقت می‌خوانده و از اکثر ایشان تأثیر پذیرفته است.

نسخه‌های چاپ اول کتاب مرحوم جاوید سالها قبل نایاب شده در دسترس نسل امروز قرار نداشت. خوشحالم که فرزند برومند استاد، آقای «دکتور اخشید جاوید» همت ورزید و چاپ دوم آنرا سامان داد که اینک در دسترس شما قرار دارد.

از مؤسسه نشراتی امیری بخصوص آقای وسیم امیری هم باید تشکر نماییم که چاپ دوم این کتاب را بسیار نفیس‌تر و زیباتر از چاپ اول به علاقه‌مندان خوشحال خان خٲتک و مرحوم پوهاند جاوید عرضه می‌نماید.

دکتور سید مخدوم رهین

وزیر اطلاعات و فرهنگ ج. ا. ا

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲتک

درین دفتر:

پیشگفتار

ت

1

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲتک

46

مختصات معنوی شعر خوشحال

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲتک

خوش سرود آن شاعر افغان شناس

آنچه ببند باز گوید بی هراس

آن حکیم ملت افغانیان

آن طبیب علت افغانیان

راز قومی دید و بی باکانه گفت

حرف حق با شوخی رندانه گفت

(جاوید نامه اقبال)

شاعر ذواللسانین و ذوالریاستین ما خوشحال خان خٲتک نه تنها از فحول شعر او از سخن سرایان طراز اول پشتو است، بلکه در زمره‌ی گوینده‌گان چیره‌دست زبان دری نیز به شمار می‌رود. خوشحال زبان دری را که در عهدا و زبان ادبی و درباری، دفتری و علمی بسا کشورها از ترکیه تا هند و بزرگترین وسیله‌ی راهیابی به دربار، تامین معیشت و کسب شهرت بود، از دوران کوده‌کی نیکو فراگرفته هم‌چنین زبان عربی را که در آن- زمان مقدم بر همه صور تحصیل بود با علوم متداوله آن روز طالب‌العلمانه آموخته بود. گرمی



بازار شعر و ادب در ظل عنایات و توجه سلاطین روزگار خاصه سلاله مغولیه هند که خود اکثر اهل ذوق و دارای طبع روان و سلیم بودند زمینه را برای تربیت و پرورش بزرگان علم و ادب مهیا و سازگار ساخته بود، البته استعداد و مساعی شخص خوشحال، توجه و اهتمام مربیان او و همچنین تعمق در مقام سیر آفاق و انفس و تفکر در احوال جهان درین امر تاثیر عظیم داشته است. گذشته از این ها کوه های سر به فلک کشیده، دریا های خروشان، وادی های سرسبز گلشن روه<sup>1</sup> در شکوفانی قریحه و قاد و طبع خداداد، که در سرشت جبلت او به ودیعت نهاده شده به قول خودش فیض الهی، موهبت یزدانی و توفیق ربانی<sup>2</sup> موثر بوده است چنان که مولانا فرماید:

---

<sup>1</sup> روه در ادب قدیم پشتو و لهجه های هند مفهوم کوه را دارد و منسوب بدان را «روهیله» گویند و مسکن ایشان (روهیل کند) تا کنون در السنه هند مستعمل است و آن عبارت است از کوه مخصوص که: ابتدای آن به اعتبار طول از سواد به جور تا قصبه سوی از توابع بکهر و باعتبار عرض از حسن ابدال تا کابل و قندهار در حدود این کوه است (به نقل از تاریخ فرشته ج اول ص 30 بمبی سال 1822 برای تفصیل رجوع شود به مقاله محترم پوهاند حبیبی شماره 32 آریانا سال 1352)

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

عشق جز دولت و عنایت نیست  
جز گشاد دل و هدایت نیست

یا به قول سعدی:

زمین به تیغ بلاغت گرفته ای سعدی  
سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست

---

ادامه پاورقی صفحه‌ی گذشته: الفنسستن سرزمین خټک را از دریای کابل تا سلسله کوه سالت با هفتاد میل طول و سی پنج میل عرض ضبط کرده، شرق آن را اندوس، غرب قبایل پشاور و جنوب آن بنو و لوهانی و دامان را ذکر نموده است ص 28 جلد دوم.

<sup>2</sup> طبیعت می عطایی نه د تحصیل دی که  
خبریم د املا په استعمال

ص 117- ارمغان خوشحال با مقدمه میان سید رسول رساء چاپ یونیورسیتی بک ایجنسی بک پشاور و هم‌چنین ص 128 توریالی پشتون، چاپ پشتو تولنه سال 1350 کابل هم‌چنین اشعار ذیل: گلشن روه نام کتاب معروف کپیتان راورتنی هم است (طبع هر تفرده سال 1860) اما درین‌جا مقصود مسکن افغانان است به علاقه ملازمت یا باعتبار ذکر جزء واراده کل.

ما خوشحال څه دا اشعار ویلی نه دی

یو اسرار می هویدا کړ په اشعار

هر کلام می واردات دی یا الهام دی

چی موزون می په تقطیع د بحر بند کړ

چنانچه اگر اشتغال به امر شکار<sup>1</sup> به تصریح خود او بیشتر عمرش را مصروف کرده بود و نیز عنوان و شغل خانی و سالاری و گرفتاری‌های نیمه رسمی و گاهی درباری<sup>2</sup> باو ارسی به امور قومی، پابندی عیال و سرپرستی بیش از 56- پسر و 23 دختر نمی‌بود یا کمتر می‌بود، شاعر ما با این نبوغ و توانایی برازنده و سرشار داد سخنوری می‌داد و لرزه‌یی چنان که در خورشان و استعداد فطری او بود، در ارکان جهان ادب می‌انداخت.

آشنایی خوشحال خان خټک به دقایق و رموز زبان دری و قدرت او در بیان هرگونه اندیشه باریک و ژرف نشانه آنست که شاعر گرانمایه و بلند آوازه پشتو در کسب و تحصیل زبان دری رنج فراوان کشید و سعی وافر به کار برده است به نحوی که هیچ خواننده‌یی با مطالعه چامه و چکامه دری او نمی‌تواند باور کند که به زبان گوینده این همه اشعار شیوا و روان غیر زبان مادری او باشد. ظاهر امر چنین می‌رساند همین‌که درج سینه

---

<sup>1</sup> یو ساعت می به په درس شل می په بنکارو

کله بنکار پریښوم په کسب و په کمال

<sup>2</sup> هره ورځ ورتله در بارته

گوره دا څه مشقت دی

(ص12 د خوشحال خان خټک مرغلری چاپ قندهار با مقدمه محترم

عبدالحی حبیبی سال 1317)

خوشحال از لالی سخن و کلام مالامال شد و ذهن روشنش بر لطائف و ظرایف ادبی چیره گردید دریای طبع فیاض او جوشیدن گرفت و این همه لؤلؤ لالا و در دری را به دامن ادب پشتو که بزعم خودش بکر<sup>1</sup> و دست نا خورده بود فروریخت و مآلأشعر پشتو را<sup>2</sup> پر آب و تاب ساخت.

سپس جواهر دری را که به جای خود پایه تقویت و شهرت و مایه تفاخر تشخص به حساب می رفت در سلک نظم کشید و برآن عقد گران بها پیرایه زیبا افزود و فرا پیش صرافان و دوستداران ادب گذاشت.

با آن که خوشحال در دیوان خود از بعضی شعر او نویسنده گان پیش از خود نام برده است<sup>3</sup> اما نضح،

1 که تازی ژبه هر گوره ٲنه ده  
فارسی هم ٲیره په خوند خوژه ده  
چایی ٲلو د جمال وانه خیست  
ٲښتو لا هسی بکره ٲرته ده  
(ص 800 مرغلری)

2 ما خوشحال چی په ٲښتو شعر بیان کر  
د ٲښتو ژبه به اوس په آب و تاب شی  
(ص 21 مرغلری)

که د نظم که د نثر د خط دی  
په ٲښتو ژبه می حق دی بی حسابه

3 د میرزا دیوان می و مانده په گوډی

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

پخته‌گی کلام او نشان می‌دهد که از ادبیات قدیم و قویم پشتو شناسایی عمیق و استوار داشته است و هم نیک دریافته بود که عرصه میدان برای جولان طبع، مضمون خیر و سحر آفرینش خوب آماده و مهیا بوده است.

ادبیات و اشعار دری را که خوشحال در کتاب دستارنامه خود، خواه به طریق تمثیل و استشهاد و خواه به منظور تتمیم و تکمیل معنی انتخاب و درج کرده است نمودار اطلاع وسیع و شگرف وی از

گنجینه ادب دری است، خاصه اینکه این اثر را خوشحال در زندان و در زمانی نوشته که دسترسی به کتب و آثار نداشته است و آنچه نگاشته تراوش حافظه تابناک و حضور ذهن پُر فسون او بوده است. تنوع و تفنّیی که در انتخاب و ایراد اشعار دیده می‌شود این نکته را به درستی ثابت می‌سازد که شاعر ما نه تنها دو اوین استادان دری را تتبع کرده است، بلکه نخبه و گزیده اشعار آنان را به حافظه سپرده است و سپس به مقتضای حال و

---

مسخره می خویشکی ز مندکړ  
(ص 20 مرغلری)

د میرزا حکیم پښتو ده  
کل معنایی له عربہ

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

مقام، آن‌ها را اقتباس و درج کرده و گاه در نسج سخن گنجانیده است.

در دیوان پشتوی خوشحال خان به بسا ابیات و اشعاری بر می‌خوریم که نشان می‌دهد شاعر مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر اطلاعات و معلومات خود از ادب دری قرار گرفته است و ادب دری اثر و رنگ خاصی بر محصول فکر و قریحه او گذاشته<sup>1</sup> چنانچه گاهی مطالبی به صورت تضمین و زمانی به شکل ترجمه به نظر می‌خورد.

---

<sup>1</sup> دوه کاره دی په سوات کی که خفی دی که جلی مخزن د درویزه دی یا دفتر د شیخ ملی

A) P. 50 Royal Central Asian Journal Jan. 1960.vol. XLVII

B) P. 12, Poems from Divan of Khushhal Khan Khattak translated from pushto by D.N.Mackenzie London 1964.

C) P. 10 The poems of Khushal Khan Khattak with English verses translated by Evelyne Howell and Olaf Caroe, Pushto Academy Peshawar University 1963

D) P. 220 The Encyclopedia of Islam Vol.I.1960

البته این غیر از مواردی است که بر سبیل توارد و یا بر حسب اتفاق، و یا به طور ناخودآگاه سروده شده است. از آن جمله می‌توان غزلی را طور نمونه ارایه کرد که بسا شعرا دربارهٔ این موضوع و مضمون طبع آزمایی و به اوزان مختلف از آن استقبال کرده اند. نخستین کسی که این معنی را پرورده و در سلک نظم کشیده، سنایی است و پس از آن به ترتیب انوری، ظهیر، عطار و خواجوی کرمانی. حافظ درین زمینه دو غزل دارد و خوشحال نیز همین مضمون را در دو غزل بیان کرده است<sup>1</sup>.

اینک به منظور مقارنه یک غزل از خوشحال و یک غزل از حافظ را پهلوی هم قرار می‌دهیم.  
غزل نغز و پر مغز خوشحال اینست:

دواره زلفی بی پریشانی په خوشانه  
په جبین خوری وری په لب خندانه  
له مستی بی سر تور سرگریوان شلیدلی  
صراحی په لاس نیولی غزل خوانه  
په خمارئی سترگی سري و بله اوینتی  
نیمه شیپی را باندی راغله ناگهانه

---

<sup>1</sup> ص 261-مرغری

نگاهی به اشعار دري خوشحال خان خٲٲك

سپینه خولهیی زما غور و ته نیژدی کره  
په نرمی بی دا وینا کره را بیانہ  
زه خوری زلفیی ستاپه پالنگ را غلم  
ته تر اوسه لا اودهیی حُما حُانه  
هر عاشق لره چی هسی شاه ور درومی  
نوریی کومه آرزو وی له جهانہ

در مقطع گوید:

که خوشحال غوندی دی یار باده پرست وی  
تا به هم کره دتویی خونه ویرانه<sup>1</sup>

اینک غزل درخشان و تابناک حافظ:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست  
پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست  
نرگس عربده جو و لبش افسوس کنان  
نیم شب دوش به بالین من آمد بنشست  
سر فراگوش من آورد و باواز حزین  
گفت ای عاشق شوریده من خوابت هست  
عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند  
کافر عشق بود گر نبود باده پرست

---

<sup>1</sup> هم چنین این غزل: نیمه شبه می په پالنگ راغله دلبره  
پری رویه عنبر بویه سمن بره الخ  
(ص 121 مرغلری)



در مقطع می گوید:

خندهٔ جام می و زلف چو زنجیر نگار  
ای با تو به که چون توبهٔ حافظ بشکست

چنان که می‌دانیم تخلص خوشحال در شعر دری کوهی و روهی بوده (نظیر علی‌شیر وزیر دانشمند تیموریان هرات که در اشعار ترکی نوایی و در دری فانی تخلص می‌کرده است.) بنابراین استدراک نگارنده خوشحال خان در دو مورد نیز نوایی تخلص کرده است. یکی در مقطع یک قصیدهٔ خود جائیکه گوید: «گر نوایی پیش تیغش سر نهد کافر شود» در نسخه‌های خطی معتبر که در دسترس قرار دارند، مصرع فوق به همان شکل ضبط شده، در بعضی نسخه‌ها نقطهٔ نون را نه نوشته اند. احتمال کلمه دیگری نیز بر همین وزن می‌رود مانند لوایی، لوانی، لوهانی که ظاهراً دوتای اخیر شکل دیگری از لوها و روهاست. اما به استشهاد بیت دیگر و با در نظر داشت قرائن روشن و رعایت تناسب لفظی بین کلمات مقطع و سائر ابیات لفظ نوایی مرجع به نظر می‌خورد. چنان که گوید:

می‌نوازم نی خوش لحن بجادوی نفس  
آهوی کوه و بیابان همه رام است این‌جا  
با نوایی سخن ننگ مگو بید دگر

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

مست عشقت نه ننگ است نه نامست این جا

این ابیات در دیوان فارسی نوایی هم نیست تا  
شائبه‌ی تضمینی در میان باشد.

کثرت لغات، عبارات و مصطلحات دری، عربی و  
ندرتاً ترکی<sup>1</sup> و جسته جسته هندی، در آثار  
خوشحال بیش از هر شاعر دیگری نه تنها اشعار  
اورا غنی، رنگین و زیبا ساخته، بلکه نموداری  
است از پیوند استوار و دیرینه ادبی آن و فرهنگی  
پشتو و دری و خویشاوندی معنوی این دو زبان،  
خوشحال با آمیزش شیر با شکر و با ایراد صنعت  
ملمع چنان مهارت بکار برده و مضمون آفرینی  
نموده است که مایه شگفتی و اعجاب است. از شش  
غزل او که به دو زبان سروده شده اینک چند بیت  
از یک غزل آن را طور نمونه نقل می‌کنیم<sup>2</sup>.

---

<sup>1</sup> - کلمات و اصطلاحات نظیر: کنگاش،  
ترخان، گزلک- توغ- برغو و نظائر آن

<sup>2</sup> خوشحال در قصیده لامیه یکصد و هشت  
بیتی خود از شعر و شاعری شکایت‌ها  
دارد. مطلع قصیده اینست:

زه دشعر په کار هیڅ نه یم خوشحال  
ولی خدای مه کره په غاره د امقال

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲک

راشه بر چشم نشین ای شة خوبان چگل  
لمعه خورشید را بر چشم باشد جای، نل  
تاویل قند و نبات و شهد، یکجا دیده‌ای؟  
آری آری آن دهان و آن لبان و آن ویل  
سر دهم تا هرچه فرمایی، ترا فرمان رواست  
از تو حکم ای پادشاه مهو شان از ما، منل

اشعار دری خوشحال که در آن موازین شعری به  
درستی رعایت شده جز در سه چهار مورد که  
ضبط صحیح آن به ما نرسیده، بقیه از سلامت  
لفظی و رسایی معنوی برخوردار است کامل داشته و

---

ادامه پاورقی صفحه‌ی گذشته: این قصیده  
یادآور قصائد اثیرالدین اومانی، ظهیر  
فاریابی و انوری است. مطلع قصیده  
اثیرالدین اومانی اینست:

یارب این قاعده شعر بگیتی که نهاد

که جو جمع شعرا خیر دو گیتیش مباد

قصیده ظهیر با این مطلع آغاز می‌شود:  
مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد  
که هر یکی به دگرگونه دارد

ناشاد

شروع قصیده انوری به این مطلع است:  
ای برادر بشنوی رمز شعر و شاعری  
تا زما مشتی گدا، کس را، ز مردم

نشمری

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲک

هیچ نقطه تاریک و نکته باریک در آن فرو گذاشت نشده است.

در بسا موارد شاعر موفق شده است تا کمال معنی را با جمال لفظ استادانه پیوند و آرایش دهد و عالی‌ترین حال و عواطف بشری را در قالب زیباترین الفاظ به سبک فصیح و دل‌پذیر عراقی بیان کند؛ مانند این ابیات:

کوهی اگر زمانه فرستد هزار غم  
از غم چه غم؟ چو رطل گران را بیافرید  
یا: شمع سان سوختن آموخته‌ام  
چهره خویش را بر افروخته‌ام  
یا: کرشمه کن و بخرام و طرف بستان آی  
که در هوای تو گل‌های گلشن اند نگران  
یا: روهیا یوسف عهدست نگار تو ولی  
نیست آگه ز درد دل یعقوبی تو  
یا: با داغ دل چو لاله درین باغ زاده‌ایم  
از ماست هرکه زاویه در خون کند کسی

لفظ سست و نادرست، عبارت نارسا و غیر فصیح کلمات مبتذل و مستهجن، لغات پیچیده و دور از ذهن، تعبیرات نامطبوع و وحشی، کلمات پیش پا افتاده و بازاری، استعارات و تشبیهات مبالغه آمیز در اشعار او دیده نمی‌شود. ترکیبات و اصطلاحات نظیر مغبچه، پیرانه سر، رطل گران، شیخ و شاب، صاحب‌دل و نظائر آن را که از معانی دقیق

پُر بار است استادانه به کار برده است. رعایت سنن باستانی و توجه به آداب و رسوم کهن، به کار بردن اصطلاحات خاص مربوط به آن را از نظر دور نداشته است؛ مثلاً: در دیوان خوشحال به اشعاری بر می‌خوریم که نمودار باده نوشیدن به یاد دوستان است مانند (می‌زنیم خوشحال باده هر زمان بر یاد دوست) باده نوشیدن بر یاد کسی که شایسته، تعظیم و یا مورد عشق و عنایت بوده، رسم قدیم است که در محفل می‌خوران و بزم باده گساران معمول و رائج بوده است. از آثار ادبی دری بر می‌آید که باده نوشیدن به یاد بزرگان، دوستان غائب و جوان‌مردان آزاده نه تنها جزء آیین باستان بوده بلکه امر جاری و مطلوب نیز بوده است. چنین پیاله‌یی را که به یاد دوستان می‌خوردند و یا از مجلس خود می‌فرستادند، دوستکان یا دوستکام<sup>1</sup> می‌گفتند. فردوسی تکراراً به این رسم اشاره کرده است آن‌جا که گوید:

---

<sup>1</sup> سنایی گوید:

شده از عدل شاه ملک پناه  
گرگ با میش دوستگانی خواه

نظامی می‌گوید:

منم و من و یکی دل، نه به‌می، به خون دیده  
دو بدو نشسته با هم، همه شب بدوستگانی

ادامه پاورقی صفحه‌ی گذشته:

واسع جبلی گوید:  
چو در مجلس او تو حاضر نبودی  
فرستاد نزدیک تو دوستگانی  
دیگری گوید:

منشین به نشاط و کامرانی  
با دوست بنوش دوستگانی  
عراقی گوید:

شاید که دهی به دوستداری  
آن ساغر مهر دوستگانی..

امیر خسرو گوید:

بهم صحبتان دوستگانی دهیم  
نشینیم و داد جوانی دهیم

نجیب الدین جرفادقانی گوید:

حوریان را خازن فردوس بریاد لب  
دوستگانی بر کنار آب کوثر می‌دهد

دوستگان به معنی معشوق نیز به کار  
رفته:

کسی را چو من دوستگانی چه باید  
که دلشاد باشد بهتر دوستگانی  
(فرخی)

دوستگان دست بر آورد و بدرید نقاب  
از پس پرده بیرون آمد بازوی چو ماه  
(منوچهری)

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

به پیمود ساقی می و داد زود  
بکف بر نهاد آن درخشنده جام  
نخستین ز کاووس کی برد نام  
که شاه زمانه مرا یاد باد  
همیشه تن و جانش آباد باد

در تاریخ سیستان آمده است که چون قصه امیر با جعفر احمد بن محمد نزد نصر بن احمد امیر خراسان یاد کردند وی گفت: همه نعمتی ما را هست اما بایستی که امیر با جعفر را بدیدی، اکنون که نیست باری یاد او گیریم و همه مهتران خراسان حاضر بودند. یاد وی گرفت و بخورد بزرگان خراسان نوش کردند... روده‌کی در قصیده معروف (مادر می) خود اشاره به این معنی دارد آن‌جا که گوید:

زان می خوشبوی ساغری بستان  
یاد کند روی شهریار سجستان  
خودبخورد نوش و اولیاش همیون  
گوید هر یک چو می بگیرد شادان  
شادی بو جعفر احمد بن محمد  
آن مه آزادهگان و مفخر ایران

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

اصطلاح شادی به همان معنی است که امروز در موقع باده گساری «به سلامتی» گویند: اصطلاح سلامتی، ترجمه عبارت فرانسوی است که گویا در زندان باستیل زمانی که پیاله های مشروب زندانیان را با داروی بیهوشی آلوده می ساختند و به خورد آن ها می دادند در بین زندانیان تعارف می شد و آروزی سلامتی هم دگر را می کردند.

سعدی گوید:

غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد  
ساقیا باده بده شادی آن کاین غم از اوست

حافظ می گوید:

رطل گرانم ده ای مرید خرابات  
شادی شیخی که خانقاه ندارد

جای دیگر گوید:

بر جهان تکیه مکن و ر قدحی می داری  
شادی ز هره جبینان خور و نازک بدنان

باز گوید:

نغز گفت آن بت ترسا بچه باده پرست  
شادی روی کسی خور که صفایی دارد

در آیین فتیان و عیاران باده نوشیدن به شادی و یاد کسی نوعی تعهد به وجود می آورده و به مثابه عهد مؤدت و پیمان دوستی؛ مانند: از یک جام باده نوشیدن مهم بوده است. گویی یاران هم پیاله را به هم خویش می ساخته است.



نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

ابیات زیر اشاره به همین معنی است:

من و تو بسته‌ایم عهد مدام  
باده نوشیده‌ایم از یک جام  
باده‌یی سال خورده تر ز فلک  
وز لطافت بسان جان ملک  
نزد آن کش نصیبی از ادب است  
حرمت می قویتر از نسب است

حافظ گوید:

گرچه دوریم به یاد تو قدح می‌گیریم  
بعد منزل نبود در سفر روحانی

این رباعی منسوب به خیام ناظر بر همین معنی است:

یاران به موافقت چو دیدار کنید  
باید که ز دوست یاد بسیار کنید  
چون باده خوش‌گوار نوشید بهم  
نوبت چو بما رسد نگون‌سار کنید

مولانا گوید:

یاد یاران یار را میمون بود  
خاصه کان لیلی و این مجنون بود  
ای حریفان بابت موزون خود  
من قدح‌ها می‌خورم از خون خود

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

یک قدح می نوش کن بر یاد من  
گر همی خواهی که بدهی داد من  
یا به یاد این فتاده خاک بیز  
چون که خوردی جرعه‌یی بر خاک ریز  
ای عجب آن عهد و آن سوگند کو  
وعده‌های آن لب چون قند کو

جرعه بر خاک ریختن و درد و ته نشست جام را  
بر زمین افشاندن نیز از رسوم قدیم و میان ملل  
مختلف متداول بوده است که خود نشانه کرامت و  
جوان مردی حتی فال نیک به شمار می‌رفته یعنی  
خاک از کاسه جوان‌مرد بی نصیب نماند و  
اصطلاح کأس‌الکرام از همین‌جا سرچشمه گرفته  
که اصلاً ماخوذ است ازین قطعه عربی:

شربنا و اهر قناعلی الارض فضله  
وللارض من کاءسی الکرام نصیب<sup>1</sup>

این شعر عربی ناظر بر همین موضوع است:

یا ساقی‌الکریم سوتی بماءکرم  
هل للتراب حظ من جرعة الکرام

---

<sup>1</sup> احیا العلوم چاپ مصر، جلد چهارم، ص 71- گوینده شعر معلوم نیست.

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

حافظ اصطلاح کاءس الکرام را درین شعر بکار  
برده است:

خاکیان بی بهره اند از جرعة کاءس الکرام  
این تطاول بین که با عشاق مسکین کرده اند  
ناصر بخارایی گوید:

مرا این سر خوشی از درد درد است  
شربت الخمر من کأس الکرامی

منوچهری نکته بالا را چنین پرورده است:

جرعه بر خاک همی ریزیم از جام شراب  
جرعه بر خاک همی ریزند مردان ادیب  
ناجوان مردی بسیار بود چون نبود  
خاک را از قدح مرد جوان مرد نصیب

حافظ گوید:

اگر شراب خوری جرعه‌یی فشان بر خاک  
از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه پاک

خاقانی گوید:

تو اگر جرعه نریزی بر خاک  
خاک را از تو خبرها ز کجاست

باز گوید:

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

بیشان جرعه‌یی بر خاک و حال اهل شوکت

بین

که از جمشید و کیخسر و هزاران داستان

دارد

دیگری گوید:

ساقی چو در زرین قدح ریزی شراب ناب

را

اول بیاد رفته‌گان بر خاک ریز آن آب را

مولانا چه توجیه زیبایی کرده است:

دانی از بهر چه ریزند ته جرعه به خاک

تا بهوش آید و مستانه کند خدمت تاک

باز گوید:

ساقیا بر خاک ما چون جرعه‌ها می ریختی

گر نمی جستی خون ما را چرا می ریختی

دیگری گوید:

جرعه بر خاک وفا آن کسی که ریخت

کی تواند صید دولت زو گریخت

خاقانی گوید:

از جام دجله دجله کشد پس به روی خاک

از جرعه سبحة سبحة هویدا بر افگند

از بس که جرعه بر تن افسرده زمین

آن آتشین دواج سراپا بر افگند

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

گردد زمین ز جرعه چنان مست کز درون  
هر گنج زرکه داشت به عمدا بر افگند  
اول کسی که خاک شود جرعه را منم  
چو دست صبح جرعه صهبا بر افگند

جای دیگر گوید:

تو می‌خوری به مجلس و بر خاک جرعه  
ریزی

من خاک خاک باشم کز جرعه یابم افسری

باز گوید:

جرعه‌یی بر زمین ریزی از می  
زمین چون فلک مست دوران نماید

حافظ جای دیگر گوید:

فرشته عشق نداند که چیست قصه مخوان  
بخواه جام و شرابی به خاک آدم ریز

امیر خسرو گوید:

چو می‌خوری بسم نیز جرعه‌یی می‌ریز  
حاجتم نبود که فرمایی به ترک ننگ و نام

کامگار خٲٲک نوه خوشحال خان گوید:

آیم به بزم تو اگر از لطف و مرحمت  
اول برای خاک فشاندن شراب خواه

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲتک

دیگر از اصطلاحات کهن را که خوشحال به کار برده اصطلاح بجل کردن (از حل عربی به معنای روا بودن و حلال، به مفهوم از گناه کسی در گذشتن، حلال کردن و عفو نمودن) که هنوز در لهجه عامیانه به تلفظ و شکل «پیل» زنده است؛ آنجا که گوید:

دل خواهد مرا آزار او کردم بجل  
خون خود تا بی غم و اندیشه در محشر شود

ویا:

زار و قربان تو کردم گر به تیغ خود کشی  
نی به تیغ دیگران، خونم ترا باشد بجل  
این اصطلاح در اشعار دری به وفرت بکار رفته  
است از آن جمله:

شنیدم که گفت از دل تنگ و ریش  
خدایا بجل کردمش خون خویش

ویا:

هین بجل کن مر مرا از کار زشت  
ای کریم و سرور اهل بهشت

مولانا گوید:

گفت داودش، خمش کن، رو بهل  
این مسلمان راز گاوت کن بجل

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲتک

ناصر خسرو بحلی را به معنی بحل کردن به کار  
برده، آن جا که می‌گوید:

مستحلاً چو شوی تو مستحلی  
چون که نخواهی ازین و آن بحلی

دیگر از مختصات لفظی کلام خوشحال به کار  
بردن لغات شاذ و نادر است که در ادب قدیم دری  
متداول بوده و امروز از استعمال افتاده است:

از آنجمله است کلمه (غایت) دری ظاهراً به معنی  
ابتداء، ظهور، تا این ساعت، تاکنون، غیر از کلمه  
(غایت) عربی به معنی پایان و نهایت، این کلمه  
هنوز در لهجه عامیانه ما با تفاوتی در تلفظ  
باقیمانده و در کتب نظم و نثر دری جسته جسته  
دیده می‌شود.

خوشحال کلمه غایت را به معنی (از وقت) درین  
شعر چنین استعمال کرده:<sup>1</sup>

گل لاف لطافت زد ته چه په چمن راغلی  
از غایت خجالت شد سرگشته ستا د و راندی

---

<sup>1</sup> در دیوان پشتو کلمه غایت را چنین به کار برده است:  
دا د ما د بخت اثر نه دی نوڅه دی  
له رقیبه څه شکوه په دا غایت کا

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٔتک

حال آن‌که درین شعر به معنی عربی آن به کار  
برده:

انگشت عیب جوی بجایی نمی‌رسد  
در حسن و جمال به غایت مکمل است

برای تاکید قول اینک یکی دو نمونه از اشعار  
بزرگان ادب دری را تقدیم می‌کنیم:

سعدی گوید:

ز خُردی تا بدین غایت که هستم  
حدیث دیگری بر خود نبستم

امامی هروی گوید:

تا بدین غایت خداوندا جز این معنی نبود  
موجب حرمان من بیچاره زین عالی‌جناب

سلطان اویس جلایر گوید:

هر چه تا غایت بنام او مقرر بوده است  
همچنان باشد بنام او مقرر همچنان<sup>1</sup>

حافظ درین بیت در مصرع اول غایت به معنی  
وقت و این زمان را و در مصرع دوم غایت به  
معنی نهایت و کمال را چنین به کار برده است:

---

<sup>1</sup> ص 153- شعر العجم، جلد دوم شبلی نعمانی، ترجمه فخر  
داعی گیلانی، چاپ تهران 1339.



نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

تا به غایت ره میخانه نمی دانستم  
ورنه مستوری ما تا بچه غایت باشد

دیگر لفظ (دیر) است به معنی بسیار که در اشعار  
قدمای دری نیز به همین معنی به کار رفته غیر از  
معنای (نا وقت) مقابل زود.

خوشحال گوید:

گفتم ای جان جهان از من گهی یاد آیدت  
گفت وقت قتل می آیی به یادم دیر دیر

کلمه دیر را به معنای بسیار درین شعر  
روده کی ملاحظه فرمائید:

دیر زیاد آن بزرگوار خدواند  
جان گرامی بجانش اندر پیوند

(دیر زیاد) در مصرع بالا به معنای (بسیار زنده-  
گی کناد) است.

در قدیم موقعی یکه کسی عطسه می زد بجای  
رحمت الله یا یرحمک الله که بعداً متداول شده

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

است<sup>1</sup> جمله دیر زی را به کار می‌بردند یعنی  
بسیار زنده باشی. خداوند گار بلخ گوید:

هست شرط دوستی غیرت پزی  
هم‌چو شرط عطسه گفتن دیر زی

اسم صوت بخ بخ که در مقام بیان خشنودی تمجید  
و مبالغه در مسرت در قدیم به کار می‌رفت در  
شعر خوشحال دیده می‌شود آن‌جا که گوید<sup>2</sup>:

شه شه بخ بخ ای دلداره  
وفا جویه غم بردار

خاقانی گوید:

بخ بخ ای یار خه خه ای دلدار  
هم وفادار و هم جفا کار

---

<sup>1</sup> رجوع شود به ص 326 لطایف و الطوائف  
تالیف مولانا فخرالدین علی صفی به  
اهتمام احمد گلچین معانی چاپ تهران.

<sup>2</sup> در اشعار پشتوی خوشحال نشانه کهنه-  
گی بیشتر مشهور است از آن‌جمله است  
مماله یا اماله کلمات عربی، نظیر  
کلمه اعتماد درین بیت:

دوستانو په دوستی نشته امید  
د دبنمن په تملق څه اعتمید

(ص 1095، مرغلری)

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

اینک چند نمونه از صوت استعمال آن در  
ادب قدیم دری:

بخ بخ آن بختی که کتف رسول  
جای‌گاه زمام او زبید

سنایی گوید:

زهری که او چشاندۀ چه جای اخ که بخ بخ  
تیغی که او گذارد چه جای آه که خه خه

کلمه (خه) به همان معنای خوب که امروز در پشتو  
متداول است در اشعار کهن دری نیز مورد  
استعمال داشته چنان‌چه درین شعر شهید بلخی:

به سخن ماند شعر شعرا  
روده‌کی را سخنی تلو نویست (نبیست)  
شاعران را خه و احسنت مدیح  
روده‌کی را خه و احسنت هجیست

سنایی گوید:

خه بنامیزد مهی هم صدر و بدر در گهی  
از درد دلها آگهی ای عنصر جود و ادب

دیگر از کلمات کهنی که خوشحال به کار  
برده فعل (غنودن) است به مفهوم دقیق آن. آن‌جا  
که گوید:

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

بیرون برا ببین که جهان بر تو تنگ نیست  
تا کی درون گوشه خلوت غنوده ای

ویا:

با وجود وسعت کام دل و جمع بټان  
زاهد افسرده دل در کنج تنهایی غنود

غنودن در واقع حالت نیم‌خوابی را گویند، چنان‌چه در ترجمه آیه مبارکه 215 - سورة بقره در برابر لفظ سنه به کار رفته است. آیه مبارکه (لا تأخذ سنه و لانونم) در تفسیر کابل چنین ترجمه شده است: نه می‌گیردش پینه‌کی و نه خواب، در تفسیر سور آبادی چنین آمده است: نه گیرد او را غنودی و نه خواب، میبذی در کشف الاسرار چنین نوشته است: نگیرد وی را نه نیم خواب و نه خواب؛ از نیم خواب یا خواب سبک تعبیر به چرت نیز می‌شود. دیگر استعمال کلمه ننگ که از اضداد است به دو معنی ضد آن:

با نوایی سخن ننگ مگویید دگر  
مست عشقست و نه ننگ است نه نام این‌جا

نظیر این بیت حافظ و مولانا:  
از ننگ چه گویی که مرا نام ز ننگست  
وز نام چه پرسی که مرا ننگ ز نامست  
گر مرد نام و ننگی از کوی ما حذر کن  
ما ننگ خاص و عامیم از نام ما حذر کن

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

استعمال کلمه شاید به عنوان فعل مستقبل از مصدر  
شایستن به معنای لایق و سزاوار چنانچه درین دو  
بیت:

پیر ما از می پرستی توبه فرماید مرا  
الله الله وقت گل این توبه می‌شاید مرا  
شاه‌باز است که مر ساعد شه را شاید  
گر چه بیهوده بهر گوشه پرید این دل من

در پشتو هنوز کلمه (شایی) از همین مصدر  
مستعمل است. اینک برای مزید استفاده تمام  
صیغه‌های این مصدر؛ با مثال شعری آن ارائه  
میشود:

شایم: اگر شایم به مهر و دوستداری  
ز من بردار بار گرم و خواری  
شایی: و گر طاقت نداری جور مخدوم  
برو سعدی که خدمت را نشایی  
شاید: اگر بیاده مسکین دلم کشد شاید  
که بوی خیر زهد ریا نمی آید  
(حافظ)

شاییم: گر دسته گل نیاید گل نیاید از ما  
هم، هیمه دیگ را بشاییم  
(سنایی)

شایید: تا خرقه به خون دل ساغر نه بشوید  
رندان خرابات مغان را به نشایید

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

(خواجه کرمانی)

شاید: بدو گفت برگرد گرد جهان  
سه دختر گزین از نژاد مهان  
کم از هشتاد زن پیشش نبایند  
که کمتر زین ندیمی را نشایند

البته نمونه‌های شعری برای سایر مشتقات آن  
مانند (شای، مشای، شایسته، شایست، شایسته‌گی،  
شایسته‌گان و شایان) نیز داریم.

استعمال کلمه بایستن به عنوان فعل مستقبل به  
معنای (لازم است)؛ چنانچه درین شعر:

شوق زلف یار دارم بر جنون خویشتن  
خود گواهی می‌دهم زنجیر می‌باید مرا

اینک صورت صرف صیغه‌های آن با مثال شعری  
ارائه می‌شود جز جمع مخاطب یعنی بایید که مثال  
شعری برای آن نداریم:

بایم:

کنون این روز می‌دید بایم  
تن سیمینت گشته خاک پایم  
بایی:

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

بگیتی کام راندن با تو نیکوست  
تو بایی در برم یا جفت با دوست

باید:

دردا که طیب صبر می فرماید  
وین نفس حریص را شکر می باید

باییم:

اگر فرهنگ شان کرد باییم  
گزند افزون ز اندازه نماییم

بایید:

بایند: کم از هشتاد زن پیشش نبایند  
که کمتر زین ندیمی را نشایند

مثالهای شعری از مشتقات این مصدر مانند (بای، بایا، بایست، بایسته، بایسته‌گی، بایسته‌گان، باینده) در دست هست. اما خوشحال کلمه‌ی باید را درین شعر به عنوان فعل معین به کار برده است:

وصال آن پری رو رایگان نیست  
بباید باختن جان رایگانی

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

نظیر این شعر دری:

بانبوه زخمی ببايد زدن  
سپه را همی پيش بايد شدن

ديگر از ويژه‌گي‌هاي کلام خوشحال استعمال فعل  
مضارع از مصدر يا راستن به معنای توانستن  
است چنانچه در این شعر:

معصيت مقبول، طاعت رو چه استغناست اين  
کس نيارد دم زدن اين جا که حکم داور است

نظیر این بيت سعدی:

پسر گفت راه دراز است و سخت  
پياده نيارم شد ای نيکبخت

استعمال بعضی از مصطلحات کهن و معروف نيز  
از مختصات لفظی اشعار خوشحال به شمار می-  
رود، مانند: «ژاژ خايیدن» از جان سير گشتن دل  
بر گفتن، و جز آن‌ها، آن جا که گوید:



نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

هیچی تو و از تو هیچ چه خیزد هیهات  
بیهوده مگوی ببر زبان ژاژ مخای

این اصطلاح در اشعار دری فراوان دیده می‌شود،  
از آن جمله است این شعر ناصر خسرو:

هزار آواز چون دانا همه نیکو و خوش گوید  
ولیکن زاغ هم‌چون مرد جاهل ژاژها خاید

خوشحال اصطلاح دل برگرفتن را درین شعر  
چنین به کار برده است:

ازو دل برگرفتن کار من نیست  
که از جان سیر گشتن کار تن نیست

نظیر اصطلاح دل برگرفتن حافظ درین شعر:  
ور باورت نمی‌شود از بنده این حدیث  
از گفته کمال دلیلی بی‌اورم  
گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر  
آن مهر بر که افکنم این دل کجا کنم

بیت دوم شعر بالا اصلاً از مسعود سعد است، آنجا  
که گوید:

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر  
این مهر بر که افکنم این دل کجا کنم

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

کمال اسماعیل این بیت را با تغییر قافیه تضمین کرده به همین ملاحظه آنرا از کمال دانسته است. خوشحال ترکیب زیبای پیرانه سر را درین بیت استادانه به کار برده است:

از دست دل خجل شده‌ام آه چون کنم  
پیرانه سرکه جنون جوانی در دل است

اصطلاح پیرانه‌سر مخصوصاً در کلام حافظ مکرر به کار رفته است از آن جمله است این ابیات:

اگر آن طائر قدسی ز درم باز آید  
عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید

یا: جامی بده که باز بشادی روی شاه  
پیرانه‌سر هوای جوانی است در سرم  
یا: خسروا پیرانه سر حافظ جوانی می‌کند  
بر امید عفو جان بخش جهان بخشای تو

یا:

پیرانه سرم عشق جوانی بسر افتاد  
وان راز که در دل بنهفتم بدر افتاد

دیگر از ویژگی‌های کلام خوشحال استعمال کلمه منون (تنوین دار) به صورت الف است؛ مانند: متقدمان آن‌جا که گوید:

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲتک

دریغا دائماً پیکان تیرش  
مرا در جان چو جان بودی چه بودی

نظیر این شعر حافظ:  
من و انکار شراب این چه حکایت باشد  
غالباً این قدرم عقل کفایت باشد

جدا آوردن (می) استمراری از اصل فعل  
که در کلام پیشینیان متداول بود درین شعر  
خوشحال دیده می شود:

مرا به دور لب ت باده یاد می ناید  
بیاد روی تو گل در فواد می ناید

نظیر این شعر سنایی:  
بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می زنده گی  
خواهی که ادریس از چنین مردن بهستی گشت  
پیش از ما آوردن بای تأکید پیش از نون نفی به  
شیوة قدما:

دهم جانرا بهای خاک پایش باز می ترسم  
که این محقر متاعی راز من آنجا به نستاند

نظیر این شعر دقیقی:  
مر او را به رامش همی داشتند

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

بزندانش تنها بگذاشتند

و یا این شعر فرخی:

هرکه بنگریزد و شوخی کند  
مستحق هر بدی و هر بلاست

پارهیی از صنایع شعری در دیوان دری خوشحال به ملاحظه می‌رسد که می‌توان گفت شاعر در استعمال آن قصد و عمدی نداشته و به صورت طبیعی به کار رفته است. اینک با اختصار به آن می‌پردازیم:

تلمیح: در اشعار خوشحال اشارات فراوان به داستان‌های معروف، معارف و معالم اسلامی، حکایات مذهبی و افسانه‌های محلی دیده می‌شود. در دیوان پشتو چند بار از آدم خان و درخانی<sup>1</sup> یاد

---

<sup>1</sup> که خبر د خانی د مخه نه وی  
آدم خان به خنی څه غوښتل به گور کښی  
(مرغلری 475)

اوس د دیو جونو وینځو په ځای نده  
درخانی پکښی یو آدم خان خوش کر  
(ایضاً 365)

کرده است. ذکر عرائس الشعر عرب و عجم مانند لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا، و امق و عذرا ویس و رامین و نظائر ایشان و حتی اساطیر هندی مانند قصه معروف پنجابی وارث شاه به نام هیرور آنجا<sup>1</sup> که نخستین بار

---

ادامه پاورقی صفحه ی گذشته :

درخانی آدم خان کره مشهوره  
یوسف زی خوانان دیرو سپاره پلی  
(ایضاً 469)

شورو شر به در آنجا په جهان نه و  
که د هیر صورت پیدا نه وی په شورکی  
(ایضاً 219)

1- توضیح: داستان عاشقانه هرور آنجا در حدود اوائل قرن شانزدهم در پنجاب به ظهور پیوسته و از آن زمان به بعد موضوع دلچسپ برای مثنوی و حکایت‌های منثور شد در زبان پنجابی بیش از 60 شاعر و نویسنده این داستان را به نظم و نثر در آورده اند که نویسنده اولی ادامه پاورقی صفحه ی گذشته: دامودر و بعد وارث شاه بود بعضی به این داستان رنگ عرفانی و جنبه روحانی داده اند. در زمان مارلی حدود 20 نفر آنرا به نظم و نثر کشیده اند که معروفترین آن عظیم الدین عظیم تتوی ضیا الدین ضیا آزاد، ولی محمد انصاری، باقی، شیوک رام عطار، فقیر الله آفرین لاهوری، نواب احمد یار یکتا، کنیالال می‌باشد. سردار عبدالقادر افندی پسر محمد ایوب

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲک

حیات جان باقی (983-987) و نوبت دوم سعیدی در عصر شاه جهان به نام افسانهٔ دلپذیر نوشته اند، وجود دارد. هم‌چنین اشاراتی به حدیث شیخ صنعان، سحر بابل، گنج قارون، چشمه خضر، آدم و رضوان رفته است که صرف به یک نمونه بسنده می‌شود:

آدم صفت ز روضه رضوان بدر شوم  
مارا اگر ز کوی تو بیرون کند کسی

نظیر این شعر حافظ:

هشدار که گر وسوسه نفس کنی گوش  
آدم صفت از روضه رضوان بدرآیی

اقتباس:

اقتباس از آیات، احادیث و امثال و حکم عرب  
در دیوان پشتو و دری او دیده می‌شود:

---

ادامه پاورقی صفحه‌ی گذشته:  
خان فاتح میوند آنرا به انگلیسی نوشته، حیات جان باقی در 987 آنرا منظوم کرده در عهده شاه جهان سعیدی به نام افسانه دلپذیر آن را نگاشته است.

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

اینک مثال طور نمونه تقدیم می‌گردد:  
عفو خدا از جرم من و تو زیادتست  
لا تقنطوز آیت قرآن شنیده ای

که مقتبس است از آیه شریفه (52) سوره  
زمر: لا تقنطو من الرحمت الله.  
در دیوان پشتو چند جای این آیه مبارکه را اقتباس  
کرده است مانند:

په لا تقنطوا خوشحاله  
تل خوشحال اوسه خرم  
په لا تقنطو تکیه ده  
گنه او رو و ری تو رتم دی

گویا خوشحال مانند حافظ چشم به دریای رحمت  
دوخته بود و مانند او که می‌گفت نا امید از در  
رحمت مشو ای باده پرست یا که مستحق کرامت  
گناه کارانند، دست به دامان بخشایش خداوندی  
یازیده بود. حافظ این نکته را چنین نیکو پرورده  
است:

عفو خدا بیشتر از جرم ماست  
نکته سر بسته چه گویی خموش

ارسال المثل یا مدعا مثل:  
ای نفس فضول از فضولی باز آی  
چون مردم جو فروش گندم منمای

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

این مثل فراوان در زبان دری به کار رفته است از  
آن جمله:

چشم از همه عالم بیوش بر یاد او کن جام نوش  
گندم نمای جو فروش آخر مباحش ای بوالعجب

سعدی گوید:

زهی جو فروشان گندم نمای  
جهان گر دو سالوس و خرمن گدای

نظامی:

تو آن گندم نمای جو فروشی  
که در گندم جو پوسیده پوشی

دیگری:

در گذر زین عالم گندم نمای جو فروش  
کز جفای او دل احرار ارزن ارزنست

یکی دیگر از مواردی که خوشحال صنعت  
ارسال المثل را به کار برده این است:

نمکدان دلم از خون تهی ماند  
نمک خوردی نمکدان را شکستی

نظیر این شعر جامی:

ز کوی حق گزارای رخت بستنی



نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

نمک خوردی نمکدان را شکستی

و سلمان ساوجی:

زود بگیرد نمک دیده آنکس که او  
نان و نمک خورد و رفت خوان و نمکدان شکست

ابیات بالا یادآور قطعه مولانا کاتبی است که در  
بارۀ سیمی نیشاپوری گفته:

میان شهر نیشاپور (سیمی)

چو اشعار لطیف کاتبی دید

به مشهد برد و بر شعر خودش بست

نمک خورد و نمکدان را بدزدید

مراعات النظیر:

تا چه بازی رخ نماید تا چه آید از فلک

ماه بختم در محاق و مهره‌ام در شش در است

تجنیس تام:

افغان پسری که هست آشوب جهان

گردیده از او خانه صبرم ویران

هرگز نکند گوش بافغان کسی

ای هم‌نفسان ز دست افغان افغان

تجنیس زائد:

قاصد آمد از دیار یار من آورد خط

گویا هر حرف او خوشبو ز مشک انفر است

یا:

کسی در چنین دیار چسان دل نهد بیار  
چون کسی وفا ندید ز خوبان این دیار

تجنیس خط:

امروز به از قصر شاهان خانه ماست  
چون آن بت بگزیده بکاشانه ماست  
گنجی که به کنجی ویران طلبند  
اینجا بطلب که گنج در ویرانه ماست

حسن تعلیل:

ناز محبوب ارچه محبوب است نه زاند ازه بیش  
باده چون از حد فزون گردد صداع سر شود  
سرو در باغ سر افکنده از آنست که او  
قامت راست ترا دید و خوش اسلوبی تو

طباق یا تضاد:

یا رب آن مغبچه را هیچ گزندی مرسد  
که برویش نگران خاص و عوام است اینجا  
سیر آمدن ز جان خود آسان بود بسی  
سیر آمدن ز روی بتان سخت مشکل است

اشتقاق و شبه اشتقاق:

جز وفا و ستم و جور که میتواند خوب

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

مهر را اندک و بسیار نمیداند حیف  
ما زیان عاشقی بگزیده، زاهد سود زهد  
آن زیان را دوست داریم زین بیهوده سود  
خاک مشک آسای تو آسایش جانم ربود  
ترک چشمان تو غارت کرد پیشم هرچه بود

### ملمع:

خوشحال خان پنج غزل ملمع یا شیر و شکر به  
زبان دری و پشتو دارد. البته در دیوان پشتوی او  
به غزل‌هایی که هندی و پشتو است<sup>1</sup> نیز بر می-  
خوریم. این نشان می‌دهد که خوشحال از هر چمن  
سمنی چیده و از هر زبانی لفظی برگزیده و کلام  
خود را با آن رونق و صفا بخشیده است یکی از  
مطلع‌های غزل ملمع او اینست:

با تو خلوت برگزینم در تو بینم سیر سیر  
گر چه وقت نو بهار است با وجودت هیر هیر

---

<sup>1</sup> از ملمع‌های هندی او یکی اینست:  
د چری دکناری حاجت هیچ نشسته  
د بنو په غشو تا بیچاره ماریا

(ص 27 مرغلری)

ویا غزلی با این مطلع:  
چه سینه کبئی می او ده مینه پر جا کی  
خما ستا محبت گوره کیسی لاکئی  
(ص 391 مرغلری)

ایهام و ایهام تناست:

رخ تو همچو نو شگفته گلیست  
عندلیبان او هزار بود  
مطرب بیا ترانه دلسوز ساز کن  
ساقی بدور لاله رخاں جام می بیار  
بخط نو رسیدن نو رسیده  
بقتل عاشقان خط بر کشیده  
لبت از آب حیوان آب برده  
رخت نور از رخ مهتاب برده  
لاله هر چند که زیباست بباغ  
پیش رخسار تو بسیار کم است

شب وصلت موراجا نمانده  
تو کی گنجی به پیرهن بگویند

### مختصات معنوی شعر خوشحال

شعر خوشحال از نظر محتوا و مضمون، طرح و شکل، دقیقه‌یابی و نادره پردازی از تازه‌گی و ابتکار برخوردار نیست و از نوع مطالب و موضوعاتی است که معمولاً غزل سرایان به آن پرداخته و در آن زمینه طبع آزمایی کرده اند، اما با وجود این کلیه غزل‌های او سرشار از مفاهیم عاشقانه و لبریز از معانی رندانه است. به سایر اغراض شعری عنایت و اقبالی نه نموده است. در تنها قصیده خود که به غرض پند و اندرز سروده شده به معنی نکات اخلاقی و دقائق تربیتی اشاراتی رفته است:

در غزل گاه به زاهد‌های خودنما و واعظ-  
های بی‌عمل کنایات ملیحی دارد. این بیت از  
قصیده او:

واعظ مادر درون خانه رندی می‌کند  
عیب رندان مو به مو گوید چو بر منبر شود

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

یاد اورا این شعر دل انگیز حافظ است:

واعظان کابین جلوہ بر محراب و منبر می‌کنند  
چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

در دیوان پشتوی خود این معنی را چنین بیان  
داشته:

دا جاهل شیخان شیخان نه دی شیطان دی  
چه فساد پیدا کیژی له تهللی

درین بیت کسی را که در میخانه‌ها بسته و  
باب تزویر و ریا کشوده نکوهش می‌کند. ظاهراً  
مدلول این بیت اورنگ زیب پادشاه متعصب ریا  
کار و سخت‌گیر هند بوده است:

مستور گشت شاهد و معدوم شد شراب  
افغان من ز دست شهنشاه عادل است

خوشحال در یکی از غزل‌های خود به  
سیاق خواجه شیراز ممدوح را در مقام معشوق  
قرار داده و در مقطع از آن به نیکی یاد می‌کند  
درین غزل:

هر که در کوچه آن ماه مکانی دارد  
کفر محض است اگر میل جنانی دارد

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

مصرع سلمان ساوجی را استادانه تضمین کرده  
است:

چند پرسی که ترا تیر ز شست کی رسید  
آنکه ز ابرو و مژه تیر و کمائی دارد

مطلع سلمان اینست:

آنکه ز ابرو و مژه تیر و کمائی دارد  
چشمها کرده سیه قصد جهانی دارد

سعدی نیز غزلی به همین منوال دارد:  
آن شکر خنده که پر نوش دهانی دارد  
نه دل من که دل خلق جهانی دارد

حافظ نیز بر همین وزن، قافیه و ردیف غزلی دارد  
بدین مطلع:

شاهدان نیست که موی و میانی دارد  
بنده طلعت آنم که آنی دارد

قصیده سلیم جزیل و پرمایه او که با اقتفا از  
استادان پیشین مانند امیر خسرو، جامی و نوایی  
سروده شده از امهات قصائد زبان دری به شمار  
می رود بدین مطلع:

چشم ظاهر بین مردم مردم چشم سر است  
عاقلان را در درون چشم چشم دیگر است

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

قصیده امیر خسرو به نام بحرالابرار در یک‌صد و سه بیت به این مطلع آغاز می‌شود:

کوس شه خالی و بانگ غلغش درد سر است  
هر که قانع شد به خشک و ترشۀ بحر و بر است

مطالع قصیده صد بیتی جامی به نام لجه‌الاسرار اینست:

کنگر ایوان شه کز کاخ کیوان برتر است  
رخنه‌ها دان کش به دیوار حصار دین در است

علی‌شیرنویسی این قصائد را در هفتاد و دو بیت به نام تحفه‌الافکار بدین مطلع استقبال کرده است که به قول نثاری مؤلف مذکور الاحباب مشتمل است بر بسیاری از معانی دقیقه رائقه و الفاظ لطیفه شایقه:

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیور است  
اخگری بهر خیال خام پختن در سر است

شاعران پیش از امیر خسرو چون عنصری، معزی و غیره و همچنین گوینده‌گان بعد از او چون فضولی و کلیم و جز ایشان باین وزن و قافیه و ردیف قصیده‌ها دارند. بیدل به نام سواد اعظم (که ماده تاریخ سرودن قصیده یعنی سال 1182 هـ. ق



نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

است) قصیده‌یی مشتمل بر یک‌صد و پنجاه بیت با سه مطلع به همین وزن، قافیه و ردیف دارد که مطلع اول آن اینست:

در حریم خاک مارا موی پیری رهبر است  
جامهٔ احرام مرگ شعله‌ها خاکستر است

این قصیده خوشحال جز در یک مورد که از لحاظ لفظ ناخوش از زیبایی افتاده بقیه بی عیب و سالم است و آن مورد اینست:

یار در عالم نماند از هیچکس یاری مخواه  
در چنین عهدی کسی کو یار می‌خواهد خر است  
درین قصیده تلمیح ملیحی به سنجر شده بدین‌گونه:

ملک سنجر از حدود کاشغر تا شام بود  
ملک از آن دیگران شد لیک نام سنجر است<sup>1</sup>

گوینده ظاهراً در سرودن این بیت نظر به این قصیده معزی داشته بدین مطلع:

---

<sup>1</sup> ص 33- ننگیالی پشتون سال 1345 - چاپ پشتو تولنه و ص 48 دیوان امیر نظام الدین علی شیر نوایی «فانی» به سعی و اهتمام رکن الدین همایون فرح تهران 1342

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

هفت کشور در خط فرمان سلطان سنجر است  
هفت گردون در کف پیمان سلطان سنجر است

آنجا که گوید:

هندو ترکستان و خوارزم و عراق و روم شام  
هر که دارد، بنده فرمان سلطان سنجر است  
گرچه فرسنگی بود بالای میدان آن ملوک  
از حلب تا کاشغر میدان سلطان سنجر است

غزلهای شیوا و آبدار خوشحال لطف و کشش  
خاصی دارد. این بیت نغز و دلاویز در وصف  
دهن تنگ معشوق برخلاف سلیقه امروزی که  
تنگی دهان چندان طرف رغبت و توجه نیست زیبا  
سروده شده است:

مرا گویی بگو وصف دهانم  
چه گویم چون درو جای سخن نیست

اسکافی شاعر دوره غزنوی نیز از  
هواداران دهن تنگ بوده و آنرا چنین توصیف  
کرده است:

شاد و خرم بزی و می خور از دست بتی  
که بود جایگه بوسه او تنگ چو میم

این بیت‌الغزل نمایان‌گر روحیه بلند پرواز و آزاده  
شاعر و در واقع وصف حال اوست:

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

من همان مرغم که از شاخی به شاخی  
بر نشیند بر پرد ما واکند

درین شاه فردا زنی کلکش زمزمه حافظ  
شیرین سخن شنیده می‌شود:  
مطرب بیا ترانهٔ دلسوز ساز کن  
ساقی بدور لاله رخاں جام می بیار

این بیت علاوه بر پخته‌گی و استواری از  
نظر مضمون، حسن ادا، ظرافت فکر و رقت خیال  
و لطف معنی تازه‌گی دارد:  
تیغ تو آب زنده‌گانی داشت  
کشتی و زندهٔ ابد کردی

خوشحال با ذهن لطیف و زیبا پرواز خود علاوه  
بر غزل در سائر ابواب نیز ذوق آزمایی کرده  
است.

مثنوی سرآغاز دستارنامه گویا زاده طبع بلند  
اوست، شاعر درین رباعی دلنشین منسوب به او  
از ترانه‌گوی معروف عمر خیام الهام گرفته و بر  
همان سیاق سخن گفته است:

از شرب مدام و لاف مشرب توبه  
وز عشق بتان سیم غبغب توبه  
در دل هوس کنار و بر لب توبه

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲک

زین باده نادرست یا رب توبه<sup>1</sup>

در میان اشعار خوشحال ابیاتی هست که قسمتی از  
غزل‌های آن از میان رفته است:

درین غزل که به استقبال کلام لسان‌الغیب سروده،  
تضمین با تصرفی در یکی از مصاریع او روا  
داشته است. بیت مورد نظر از غزل حافظ اینست:

ما ز یاران چشم یاری داشتیم  
خود غلط بود آنچه می‌پنداشتم

غزل خوشحال باین مطلع آغاز می‌شود:

چون نظر بر خال داشتم  
تخم غم را در دل خود کاشتم  
آنجا کی گوید:

خوب رویان را وفا کمتر بود  
بر غلط بود آنچه من پنداشتم

چون حدیث خال رفت<sup>1</sup> باید گفت که خال رخسار  
محبوب چون مرکز احساس و شیفته‌گی، محور

---

<sup>1</sup> این رباعی در دیوان جامی صفحه 832  
- نیز درج است نگاه کنید دیوان جامی  
چاپ هاشم رضی همچنین رجوع شود به  
ص244- ننگیالی پشتون.

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

رغبت و اشتیاق بیش از هر دانه و دامی نظر پاک-  
باز خوشحال را جلب کرده است چنانچه وصف-  
های دلکشی از خال ازو بجای مانده است بنحوی-  
یکه می‌توان گفت وصف خال بر دیگر وصف‌ها  
غلبه دارد. اما این خال چه خالی بوده خال سیاه یا  
سبزینه دوشیزه‌گان چادر نشین افغان یا خال کبود و  
گلگونه پری‌رویان سند جائیکه حافظ سمرقند و  
بخارا را به نقش خال مشکین معشوقی بخشد او  
جهان را عطا می‌کند آن‌جا که گوید:

بر خال آن نگاری شهری دهم دیاری  
آن عاشقم که بازم بر خال او جهان را

در شعر پشتوی خود این معنی را چنین بیان داشته:

سمرقند او بخارا څه هغه زه یم  
چی جهان بخنیم دکنبلی مخ په خال

جای دیگر گوید:

بخارا بخنیم هغه یم

---

<sup>1</sup> ص-7 ارمغان هم‌چنین رجوع شود به ص  
172- شعر العجم

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

په دین د یوه خال

ویا:

که واره خزانی د شاه جهان پادشا خُماشی  
هغه واره به زه په یوه خال د خو باور کرم<sup>1</sup>

به هر حال خال خوش هندو نقطه عطف و عنایت  
خوشحال خان است، همان طوری یکه حافظ آن را  
مدار نقطه بینش می خواند خوشحال ناظر بر همین  
موضوع است:

مدار نقطه بینش ز خال تست مرا  
که قدر گوهر یکدانه گوهری داند

جای دیگر گوید:

خال شیرین که بر آن عارض گندم گون

است

سر آن دانه که شد رهنز آدم با اوست

سایه خال سیاه معشوق چنان در کارگاه دیده  
خوشحال نقش بسته بود که جز آن چیز نمی دید،  
چنان که گوید:

بحق زلف دلاویزت ای پری پیکر  
که غیر تو ام در سواد می ناید

حافظ در این معنی گوید:

---

<sup>1</sup> ص 219 - مرغلری

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

سواد دیده غم دیده ام به اشک مشوی  
که نقش خیال توام هرگز از نظر نرود

مولانا گوید:

یک زمان بگذار ای همره ملال  
تا بگویم وصف خالی ز آن جمال  
در بیان ناید جمال حال او  
هر دو عالم چیست، عکس خال او  
چونکه من از خال و خویش دم زرم  
نطق می خواهد که بشگافد تنم

در دیوان پشتوی خوشحال به بسا اشعار بر می-  
خوریم که با اشعار بسی از شعرای دری گوی در  
موضوع توارد دارد و یا آن ها را لباس دیگر  
پوشانده است.

اینک طور نمونه چند مثال تقدیم می شود:

خوشحال درین شعر به شیوة سخن روده کی  
نزدیک شده است:

درست عالم په خبره خبر دار دی

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

چه بابله خٲٲلی ژبی په قفس کره

کلام روده کی اینست:

بحسن صوت چو بابل مقید قفسم  
بجرم حسن چو یوسف اسیر و زندانی

این شعر از حیث موضوع تحت تاثیر سعدی  
پر داخته شده است:

د دولت لمن نیوه نشی په زور  
روند که سترگی به وسمه کالا پیغور

اصل شعر سعدی اینست:

کس نتواند گرفت دامن دولت بزور  
کوشش بیفایده است وسمه برابر وی کور

خوشحال مضمون (بر عکس نهند نام زنگی کافور)  
را چنین بسته است:

شپه یی وینځه بی بی نور  
تور زنگی نوم یی کافور  
مرده شوی چه منافق دی



نگاهی به اشعار دري خوشحال خان خٲٲك

### مر جهود بولى مغفور<sup>1</sup>

قاضى عمر آن را نقل لايق كرده است:  
مر زمانه نهاده به عكس قاضى نام  
چو زنگى كه نهى خواجه نام او كافور

خوشحال در جاى ديگر حديث مبارك را  
چنين ترجمه كرده است:

محمد د علم بنهر دى ئى ورو  
تر قنبريى شه خوشحال خٲٲك فداك

ترجمة حديث مبارك در اشعار ناصر خسرو چنين  
صورت گرفته است:

پيغمبر بد شهر همه علم و بران شهر<sup>2</sup>  
شايسته درى بود و قوى حيدر كرار

---

<sup>1</sup> خاد مانند نامشان كافور  
ليك رخشان سيه تر از عنبر  
(سنايى)

مرا سيران را لقب كردند شاه  
عكس چون كافور نام آن سياه  
(مولوى)

بران كانى نباشد اعتماد  
سى باشد سيه را نام كافور  
(ابو الفرج رونى)

<sup>2</sup> انا مدينه العلم وعلى بابها من  
اراد العلم فليات الباب (ص474  
بحر الانور، ج نهم)

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

ویا:

در بود مر مدینه علم رسول را  
زیرا اجزا و نبود سزای امانتش

مولانا گوید:

چون تو یا بی آن مدینه علم را  
چون شعاعی آفتاب علم را  
باز باش ای بابر جویای باب  
تا رسند از تو قشور اندر لباب  
باز باش ای بابر رحمت تا ابد  
بارگاه ماله کفوا احد

مضون این بیت اگر چه ابتکار طبع گوهرزای  
خوشحال است اما با بیت امیر خسرو که بعد از آن  
بیاید در توارد واقع شده.

که د دوه‌گونه قیمت شی  
په دوه‌گونه رایگان‌یی  
هر دو عالم قیمت خود گفته‌ای  
نرخ بالا کن که ارزانی هنوز

این دو بیت خوشحال و ناصر خسرو از حیث  
مفهوم یکسان اند:

د بدی جزا بدی ده  
د نیکی نیکی سزا

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

نیکی بدهد مان جزای نیکی  
بدی را سوی او جز بدی جزا نیست<sup>1</sup>

طرح این بیت خوشحال گویا ماخوذ از بیت  
حافظ است که دنبال آن‌ها می‌یاید:

زه خوشحال کهله تاخواست کرم مستحقیم  
خوله ز کوه راکره د حسن له نصاب  
بوسه د سپینی خولی راکره بدمه وړه  
مستحقیم د حسن له نصابه دي خو تو که نکاتیري  
نصاب حسن در کمال است  
زکاتم ده که مسکین و فقیرم

مولانا گوید:

ده ز کوه روی خوب ای خوبرو  
شرح جان شرحه شرحه بازگو

اینک چند نمونه دیگر بصورت مقارنه ارائه می‌شود:

د بزرگانو په مسند هغه تیری کا  
چه لری واره اسباب دلایقي

---

<sup>1</sup> هل جز الاحسان الا الاحسان (سورة  
رحمن ۶) و جزأ سئه سئه مثلها (سورة  
شوری 38)

نگاهى به اشعار درى خوشحال خان خټک

تکيه بر جاى بزرگان نتوان به گزاف  
مگر اسباب بزرگى همه آماده کنى  
راشه لیونى شه چه دى نور خلق غم خور شى  
څو چه هوښيارى کړي غم به لا درباندي زور شى  
دیوانه باش تا غم تو دیگران خورند  
کانرا که عقل بیش غم روزگار بیش  
ویا:

دیوانه باش تا غم تو عاقلان خورند  
عاقل مباحث تا غم دیوانگان خورى  
تل د یار د صورت نقش په کښي گوره  
که د ننه آینه د زړه زنگ نه ده  
مادر پیاله عکس رخ یار دیده ایم  
ای بیخبر ز لذت شراب مدام ما  
زه خوشحال که خپل مین به ژړا مومم  
له ژړا به پسي نه کړم سترگي و چي  
عرفی اگر بگریه میسر شدى وصال  
صد سال میتوان به تمنا گریستن  
چه یار پسی روغ خان سیزی په اور کي  
زه په دا رسم مین یم د هندوانو

ظاهراً این وصف و مضمون تحت تاثیر این شعر  
منسوب به صائب و ابیات امیر خسرو ساخته شده  
است:

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

در محبت چون زن هندوکسی مردانه نیست<sup>1</sup>  
سوختن بر شمع مرده کار هر پروانه نیست<sup>2</sup>  
خسروا در عشق بازی کم ز هندو زن مباش  
کز برای مرده سوزد زنده جان خویش را  
جان فدای دوست کن کم زان زن هندو نه‌ای  
کز وفای شوی در آتش بسوزد خویش را  
ازین عزل پر شعله و با روح خوشحال آهنگ  
غزل مستانه و خسروشان خداوندگار بلخ به گوش  
می‌رسد. اینک چند بیت از هر دو غزل آورده می-  
شود:

حیرانیم نه پوهی‌رم چه زه څه یم څه به شم  
له کومه‌یم راغلی بیا په کوم لوری ته ځم

---

<sup>1</sup> ضبط دیگر مصراع که منسوب صائب است چنین می‌باشد.  
چون زن هندو کسی در عاشقی  
دیوانه نیست

<sup>2</sup> دکتر اظهار علی در حاشیه (سفرنامه)  
انند رام مخلص (ص25) شعر مزبور را به  
صائب نسبت داده است اما در دیوان  
صائب دیده نمی‌شود.  
نوعی خبوشانی و مجرم کشمیری در  
زمینه (ستی) اثر مستقل و واقعی  
پرداخته اند. رجوع شود به سوز و گداز  
ملانوعی خبوشانی چاپ بنیاد فرهنگ به  
تصحیح دکتر امیر حسن عابدی.

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

خبر د هغو تللیو بیا په بیرته چارانه ور  
له حاله له احوالهئی که هر څو څوک پوښتم  
الی اخر...

روزها فکر من اینست و همه شب سخنم  
که چرا غافل از احوال دل خویشتم  
از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود  
بکجا می‌روم آخر تمنایی و ظنم  
مانده‌ام سخت عجب کز چه سبب ساخت  
مرا با چه بودست مراد وی از زیستنم

این قطعه خوشحال (ص 1017 مرغلری) ترجمه  
قطعه منسوب بانوری و یا ابن یمین است. آن دو  
قطعه اینست:

کډو مي د چنار په ونه و خوت  
و چنار ته ئي آغاز کړد امقال  
چي ته د څو کالو نويي چناره  
راته و وایه خپل عمر خپل احوال  
چنار و وی چی د دو وسو کالوزه یم  
په حساب کښي گوندي کم دي یو نیم کال  
کډو و وي هاي خوته په مدت لوي شوي  
دایم زه در سره سم شوم دم در حال  
چنار و وي بڼه چه وخت د ځلي راشي  
زه او ته به سره زده کړو هاله حال

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

نشنیده‌ای که پای چناری کدو بنی  
بر رست و بر دوید بر او بر به روز بیست  
پرسید ای چنار که تو چند ساله ای  
گفتا چنار عمر من افزون ز پنج سیست  
گفتش کدو که چونکه من از تو په بیست

روز

افزون شدم بگو که ترا کاهلی ز چیست  
گفتار چنار نیست مرا با تو هیچ بحث  
کاکنون نه روز جنگ و نه هنگام داور بیست  
فردا که بر من و تو وزد باد مهرمگان  
آنگه شود پدید که نامرد و مرد کیست

خوشحال در این ابیات با حافظ و مولانا هم-  
صداست. اشعار خوشحال اینست:

له دوه او یا مذهب به ساز و کیری له دله  
خوشحاله که خبرشی په رشتیا د عشق له کبله  
دوا و یا مذهب راته یو شول صلح کل یم  
د کوم یوه مذهب اوس حُما عداوت کړونې  
دو او یا مذهب پکښې هونبره قال و قیل  
واره سر هوا په خپل مطلب پسي دي تلي

ابیات حافظ و مولانا چنین است:

جنگ هفتادو دو ملت همه را عنر بنه  
چون ندیدند حقیقت رة افسانه زدند  
تا قیامت ماند این هفتاد و دو  
کم نیاید مبتدع را گفتگو

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲتک

تا که این هفتاد و دو ملت دوام  
در جهان ماند الی یوم التقیام

این بود نمونه ای چند که تقدیم شد:  
من از مفصل این قصه مجملی گفتم  
تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل

مجموع ابیات دری خوشحال که به ما رسیده بالغ بر 377 بیت و شامل 45 غزل دری (که از آن- جمله 33 غزل آن معروف است) و پنج غزل ملمع یک قصیده، ده یا نه رباعی و یک فرد است<sup>1</sup>. در تمام این اشعار فقط در یک مورد خطای معنوی به چشم می‌خورد و آن جایی است که کلمه تظلم از نظر معنی درست به کار نه رفته است.

خوشحال کلمه تظلم را که به معنای دادخواهی و شکایت از ظلم کسی است برای بیان مفهوم ظلم استعمال کرده آن‌جا که گوید:

من مظلوم را بر هر نگاهی  
تظلم میکند آن کج کلاهی

صورت استعمال صحیح این کلمه درین ابیات به خوبی ظاهر می‌شود:

---

<sup>1</sup> پښتو ادب پر مخ بیوونکی پیر کی د خوشحال خان فارسی شاعری او نور سمونو کی (مرتب) صاحبزاده حمید الله څلورمه خور - اگست ۱۳۹۰=۱۹۷۰



نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲٲک

فردای قیامت که به انصاف رسد خلق  
بس دست تظلم که به دامن تو یابند

(امیر خسرو)

خشک لب می‌روم اینک ز درت واقف باش  
پیش هر کس به تظلم مژه تر خواهم کرد

(واقف)

دگر تظلم ما عاجزان بکجا برسد  
بس است که ناله ما بگوش ما برسد

(بیدل)

بر در خواجه از تظلم خلق  
بشنو آن ناله پراگنده  
خواجه آزاد و تکیه کرده  
بالش از بالش پراگنده

(انوری)

رایحه حماسه، رزم، حسیات وطنی و ملی که در اشعار پشتوی خوشحال موج می‌زند و آن را با فروغ نوازش‌گر خود جلا و جلوۀ خاصی بخشیده است در اشعار دری او شنیده نمی‌شود. گویا تمام اشعارش با وجود حلاوت و روانی لطافت و سلاست چیز تازه و بدیع ندارد و به منزله تقلید کامل عیار از غزل سرایان پیشین و یا مثل اعلائی از شیوه‌های کهن و دنباله همان سبک و سنت، اسلوب و افکار دیرین و تکراری دری است.

اصطلاحات عرفانی را قطع نظر از معانی ظریف، دقیق و لطیف آن به صورت عریان عاری و عاطل از هر حلیه و پیرایه‌یی برای بیان مفاهیم مستانه خود به کار می‌برد و آن را با چاشنی محبت و شور عشق دل‌ویزتر می‌سازد و همه این الفاظ فاخر، متشخص، صیقل شده و خودش آهنگ را چون زرگر ماهری تعبیه کرده بر جایش می‌نشانند. خلاصه در سراسر اشعار دری خوشحال جلوه‌هایی از صور خیال استادان بزرگ دری منعکس است. قریحهٔ غنایی تجربه‌اندوز و اندرز پرداز سعدی اندیشه ژرف آزاده و متعالی حافظ، روح پُر شور، امید بخش و طرب‌ناک خسرو، لطافت، شیوایی و شادابی گفتار جامی در سراسر ابیات او سایه افکنده است.

اخلاف و احفاد خوشحال نه تنها به زبان پشتو آثار خود را نوشته‌اند بلکه غزل‌ها و ابیاتی به زبان دری نیز دارند. بعضی از آن‌ها آثار معتبر دری را یا به نثر و یا به شعر ترجمه کرده‌اند. چنان‌چه از میان فرزندان خوشحال عبدالقادر خٲک، یوسف زلیخای جامی و گلستان سعدی را و صدر خان خسرو شیرین نظامی را به پشتو در آورده‌اند، اشرف هجری و هم سکندر خان مانند عبدالقادر اشعار دری از خود بیادگار گذاشته‌اند، خوشحال خان با درخشش و تجلای خود شالودهٔ شعر دوستی

و ادب پروری را در قبيلة خود بنياد نهاد و ديري نگذشت که سلک سخن سرايي از او نظام گرفت و رو به تعالی گذاشت فرزندان و بازماندهگان او اين نظام فکري را دنبال کردند و موجی با آن دادند تا جائیکه سخن سرايي، نادره پردازی و دقیقه گویی جزء آداب و قدر مشترک ال خٲک شد و اين سيرت میمون و شیوة پسندیده در دودمان وی باقی ماند. ماده تاریخ سرودن که از خصوصيات آن عهد بود در آثار آنان به وفرت دیده می شود. گوهر و اشرف (1044- 1106 هـ . ق) قطعات زیبایی در تاریخ وفات پدر خود دارند که قطعه اشرف طور نمونه تقدیم می شود<sup>1</sup>

رفت آن میر روه شاه خٲک  
که بخوبي امير افغان بود  
بلکه افغان همه چو تن بوده  
اندرون او بر تبه جان بود  
ماه و تاریخ فوت او جستم  
خردم زين قبل سخن ران بود  
روز ادینه از ربیع دویم

---

<sup>1</sup> ص قاف دیوان هجری مرتبه همیشه خلیل 1958 پشاور و ص 155 دیوان عبدالقادر خٲک به تصحیح پوهاند حبیبی چاپ ادامه پاورقی صفحه ی گذشته:  
قندهار سال 1317 و دیوان سکندر خان با مقدمه دوست محمد کامل پشاور 1962

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

بیست و هشتم او آن اذان بود  
سال هجران او اگر خواهی  
موطن خیر و مجد و احسان بود

خلاصه اشعار دری خوشحال مانند دیوان پر صلابت و استوار پینتوی او که از نی کلکش غریو تندر شنیده می‌شود و به مثابه آینه قد نمای روزگار وی و انعکاس دهنده حمیت جذبه وطنی، سنجیه افغانی، سنن قومی و اشاره ایست به سوابق معنوی جامعه، عصاره خصائص ملی یا به عبارت کوتاه حدیث و شعار پشتون ولی است پیامی و رسالتی ندارد دیگر در آن از جمدد (صف شکن) نصرت قدم (هامون گذار) و شایسته پر (فضا نورد) زکری و یادی نرفته است<sup>1</sup> تنها غزلی که در

---

<sup>1</sup> که یکنوع شمشیر بود که در هند متداول بود.

مرگه هومره مهلت را کره په جهان کي

چي جمدرد مدعي په وینو رنگ کرم

نصرت قدم نام اسپ خوشحال و

شایسته پرنام باز او بود:

زه په خپل ملک کبني خو دادوه دم لرم

شایسته پردي، نصرت قدم لرم

یوه مي توره دويم مي پال دي

په دا خو تو که عرب عجم لرم

ص ۴۹۲ دیوان خطی خوشحال مضبوط در

آرشیف ملی.

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خټک

وصف باز سروده نموداری از احساس درونی و  
عاطفه نهانی اوست بدین مطلع:  
شاه مرغان شکاری باز است  
آنکه محبوب شماری باز است

بهر حال به نظر نگارنده باز چون عقاب  
اساطیری، سیمرغ افسانوی، نه تنها مایه تفنن،  
سرگرمی و وسیله تفریح و شکار برای خوشحال  
بود بلکه نزد او شان خاص داشت و می‌توان گفت  
در حکم رازی و رمزی بود، باز در آثار خوشحال  
مظهر، نشانه و سمبول برای امر نهایی ناپیدا و  
لطیف است. در ذهن خوشحال باز مظهر بلند  
پروازی، علو همت، عزت نفس، و اراسته‌گی اوج-  
گیری فراخ حوصله‌گی، تیز نگاهی و حتی شعار  
عروج، تعالی و مناعت روح بود و بی‌جای نبوده  
که خود را به باز کهساران تشبیه کرده است.<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> زه خوشحال د غرو نو بازیم  
چی په بندوم د مغلو  
سنایی، مولوی و حافظ هر کدام از باز  
سپید نام برده اند:  
در وثاق من باشد جز همه باز  
سپید  
در یمین من نباشد جز یمینی یمین  
(سنایی)  
باز سپیدم شکارم شه کند  
عنکبوتی کی بگرد من تند  
(مولانا)

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان خٲتک

شعاع و آثار این مکارم و فضائل از نهاد کردار و  
گفتار او آشکار است و در دیوان جاویدانه او  
منعکس. اینک کلام خود را باین مصرع سعدی  
پایان می بخشیم:

حد همین است سخندانی و زیبایی را

\*\*\*

---

ادامه پا ورقی صفحہ ی گذشته :

باز سپید حضرتم تیهو چه باشد پیش من  
تیهو اگر مستی کند چون باز بر تیهوز نم  
(مولانا)

به تاج هد هم از ره ببرکه باز سپید  
چو باشه در پی هر صید مختصر نرود  
(حافظ)